

خلاصه درس:

صفحه 139 و 140

کلام آخر در شرطیت ایمان و صورت های مختلف مسأله

به نظر می‌رسد اقتضای تحقیق را باید به گونه ذیل سامان داد:

1. شکی نیست که قضا باید مطابق «ما انزل الله تعالی» به حسب ضوابط اجتهاد باشد.
2. حال اگر قائل به اشتراک احکام بین همگان شدیم، قهراً هیچ گروهی - ثبوتاً - احوال شخصیه ندارند؛ به این معنا که حکم طلاق/نکاح/وصیت/ارث و ... در حق همگان، یکی است.
3. البته این انگاره، نافی اعتبار احوال شخصیه برای غیر مؤمنان در عالم اثبات حتی پذیرش قضا در حق ایشان براساس باور ایشان و نصب قاضیانی از جنس خودشان از سوی حاکم شرع اسلام، نیست. دقت کنید.
4. چنان که با تن دادن غیر مؤمنان به قضای اسلام، می‌توان - بلکه باید - بر اساس شریعت مطهر در حق ایشان داوری کرد * و
إِنْ حَكَمْتَ فَأَحْكُم بَيْنَهُم بِالْقِسْطِ* (مائدة: 42).

5. البته با رد انگاره اشتراک احکام بین همگان و قول به تعدد شریعت حتی در ثبوت و واقع (که البته انگاره‌ای نامقبول است)، قهراً قاضی مؤمن در صورتی که مرجع رسیدگی ایشان باشد، باید بر اساس مذهب خودشان، برای آنها حکم نماید.
در این باره نقل دو روایت نیز مفید می‌باشد، هر چند آن چه بیان گردید، به اقتضای قواعد است:

1. محمد بن الحسن باسناده عن سعد بن عبدالله، عن محمد بن الحسين بن أبي الخطاب عن سويد بن سعيد القلاء، عن أيوب بن أبي بصير عن أبي جعفر - عليه السلام - قال: «ان الحاكم إذا أتاه أهل التوراة و أهل الانجيل يتحاكمون اليه كان ذلك اليه، إن شاء حكم بينهم و إن شاء تركهم»¹. قيل:

السند مجهول بسويد بن سعيد و لكن قال المجلسيان: الحديث صحيح؛ لأن سويد بن سعيد هو سويد بن مسلم و لا يبعد اتحادهما و أيوب هو ابن حرّ و هو ثقة².

2. و باسناده عن ابن قولويه، عن محمد بن عبدالله بن جعفر الحميري عن ابيه عن محمد بن الحسين عن يزيد بن اسحاق عن هارون بن حمزة عن أبي عبدالله - عليه السلام - قال: «قلت: رجلان من اهل الكتاب نصرانيان او يهوديان كان بينهما خصومة فقضى بينهما حاكم من حكامهما بجور فأبى الذي قضى عليه أن يقبل و سأل أن يردّ الى حكم المسلمين؟ قال: يرد الى حكم المسلمين»³.

و فی السند خلاف من جهة الاختلاف فی يزيد بن اسحاق. لكن مقصد ما از نقل این دو روایت تاکید بر مقتضای قواعد مستفاد از برخی آیات مورد اشاره و غیر آن بود؛ بنابراین نیازی به احراز اعتبار سند در این روایات نیست.

البته در روایت ذکری از داوری مومن در حق آنها براساس مذهب آنها نیست. طبیعتاً این فرع فقهی نیز قابل تعقیب در فقه است.

اعتبار به برآیند قضا، یا فرآیند صدور حکم قضایی؟ (نکته ششم)

از مؤلفه‌های اثر گذار در بحث ما قرار بر این نکته کانونی است که پس از استجماع شرایط روحی، عقلی و جسمی - که مقتضای عادی برای صدور حکم قضایی معتبر است - آیا شرطی مثل «شرط ایمان» موضوعیت دارد و باید در فرآیند صدور حکم قضایی ملاحظه گردد، به طوری که فاقد این شرط، (جز در مواردی که اشاره شد) نمی‌تواند متصدی رأی قضایی شود، حتی اگر در نظام جدید باشد که قاضیان بر اساس قانون مدون حکم می‌کنند؛ یا اشتراط این شرط به جهت رسیدن به برآیند صحیح و صدور حکم براساس شریعت مطهر است؛ به طوری که اگر قاضی نخواست به باشد دست به اجتهاد بزند و بر اساس قانون حکم کند،

می‌توان از قاضی غیر مؤمن - حتی برای مؤمنان - به ویژه در وقت مقتضی بهره برد.

نقد ادله اعتبار (نکته هفتم)

واضح است که استدلال‌هایی که گذشت نمی‌تواند مانع آن چه در رقم سابق بیان کردیم، باشد؛ چرا که مفروض همه اسناد (اجماع - روایت ابوخیجه و...) قضاوت غیر مؤمن بر اساس باورهای فقهی مورد قبول خودش است و مفروض فوق، داخل در گستره این ادله نیست.

بیان اصل (نکته هشتم)

واضح است که آن چه در رقم ششم بیان گردید، در صورت انتخاب گزینه دوم مذکور در آن، باید به دلیلی مستند گردد که به نظر ما می‌توان از عمومات و اطلاقات ادله اعتباردهنده به اصالت و کفایت قضا بر طبق شریعت استفاده کرد لکن اگر به هر دلیلی نوبت به شک رسید باید به اعتبار ایمان به عنوان شرطی که موضوعیت دارد، رأی داد.

(پایان جلسه)

1. الوسائل، ج 27، کیفیت الحکم، باب 27، ص 296 و 297، حدیث 1.

2. فقه القضاء، ج 1، ص 28.

3. الوسائل (به وصف سابق)، ص 297، حدیث 2.

مشروح درس:

بسم الله الرحمن الرحيم

بعد از یک مرحله از تتبع ما خودمان وارد روایات شدیم. اولین روایت روایت ابن حنظله بود که به قرار خوبی رسیدیم و با این که تقریباً تمام اشکالات را متعرض شدیم ولی با این روایت زمین نخورد و هم از جهت سند سالم ماند و هم از جهت دلالت بر لزوم ترجیح اما از جهت عدد و ترتیب مرجحات ممکن است در این امور تغییری ایجاد شود و اشکالی هم ندارد و بزرگان به ما یاد داده اند که روایات را می‌توان تفصیل در حجیت داد، یک بخشی از روایت را گرفت و بخش دیگر را رها کرد.

روایت دوم

عوالی اللثالی از مرحوم ابن ابی جمهور احسائی، ایشان می‌گویند روی العلامه (پس خودش سندی ندارد و از علامه ی حلی نقل می‌کند) علامه هم مرفوعاً الی زرارة بن اعین (مرفوعه یعنی یک مرتبه سند بالا و به رفته زراره رسیده است و واسطه‌ها حذف شده اند) جناب زراره می‌گویند خدمت آقا باقر العلوم عرض کردم جعلت فداک یأتی عنکم الخبران او الحدیثان المتعارضان فبأیها أخذ؟ من که فهمنده ی نص هستم و می‌خواهم استنباط کنم عمل هم بکنم. امام فرمودند یا زراره خد بما اشتهر بین اصحابک و دع الشاذ النادر بین کلام مشهور تر است. ممکن است یک چیزی روایت مشهور و محکمی داشته باشد ولی در فتوا موقعیت منزلی دارد و برعکس پدیده‌هایی که بین اصحاب خیلی قوی است ولی در روایات، روایات محکمی ندارد. امام می‌فرمایند آن که مشهور است بین روات و روایتش مشهور تر است البته ما قبلاً شهرت فتوایی را بیشتر تقویت کردیم فقلت یا سیدی انهما معا مشهوران مرویان مآثوران عنکم هر دو از شما روایت شده مشهور هم هست و مشکوک و بو دار هم نیست مثلاً هم روایات مغرب به غروب آفتاب هست مرویان و مشهوران و هم روایات مغرب به نهاب حمرة ی مشرقیه البته ممکن است در یک رتبه نباشند ولی این قدر هم بینشان فاصله نیست که یکی مشهور و دیگری شاذ و نادر باشد، امام فرمودند خذ بقول اعدلها عندک، و اوثقهما فی نفسک اعدل یعنی اهل تقوای بیشتر اوثق یعنی اطمینان بخش تر در قولش گاهی کسی اعدل است ولی به دلالتی اوثق نیست. این نسخه ی امام برای مثل زراره و کسانی است که در عصر امام هستند و صحبت های امام با یک واسطه به آن‌ها می‌رسد. یعنی فرض امام در چنین جایی است. حال مثل مایی که تا کلینی یا شیخ طوسی یا شیخ صدوقش گاهی پنج شش و گاهی هفت هشت واسطه است پس اوثق و اعدل را در همه ی مراحل در نظر گرفت و دید که در مجموع راویان کدام روایت اعدل و اوثق هستند در این جا است که به هم می‌ریزد مثلاً در روایت الف واسطه ی چهارم افقه است و در روایت ب

واسطه ی پنجم افقه است و ... لذا انسان تعجب می کند از مثل آقای آخوند که می گفت اگر شما مرجحات را عمل کنید جا برای تخییر کم می ماند در حالی که در همان مزیت به صفات راوی وقتی واسطه ها بیشتر از یکی می شود کار خیلی سخت می شود مثلا در این روایت اصحاب اجماع هستند و در دیگری نیستند یا واسطه ی چهارم این روایت از اصحاب اجماع است و در دیگری واسطه ی پنجمش از اصحاب اجماع است و ...

فقلت انهما معا عدلان مرضیان موثقان هر دو عادل هستند و عدلان یعنی هر دو مساوی هستند و اعدلی در بین آن ها نیست، مرضیان را هم زراه اضافه کرد یعنی مورد پسند اصحاب هستند و سوء سابقه ندارند و هر دو هم موثق هستند و حرفشان اطمینان بخش است امام فرمودند انظر ما وافق منهما مذهب العامه فاترکه و خذ بما خالفهم نگاه کن روایتی که موافق مذهب عامه است را ترک کن و روایتی که مخالف عامه است را بگیر. در این جا امام دارند مذهب عامه ولی در برخی روایات دیگر داریم آن روایتی که مخالف روایات عامه است.

سؤال: آیا منظور از اینکه اگر موافق عامه بود رد کن، مذاهب فقهی عامه است یا روایات عامه یا فضای عمومی رائج بین عامه؟ مثلا اتفاق می افتد که مذهب مالک (مالک زمان امام صادق بود و فقهش جا افتاده بود و سنش در حدود امام صادق است و مورد عنایت حکومت حتی در حج راوی می گوید کسی از طرف حکومت صدا می زد که کسی فتوا ندهد جز مالک و ابن ماجشون و این ابن ماجشون هم داستانی دارد که از کجا آمد، برخلاف ابوحنیفه که اولاً در عراق بود که کمتر حوزه ی فرمایشات امام بوده و ثانیاً او سال 170 به بعد مشهور شد آن هم توسط شاگردانش و او با حکومت نه تنها خوب نبود بلکه درگیر بود چون او شاگرد زید بن علی بن حسین بود و کمک مالی به زید می کرد) پس مذهب عامه یعنی چه؟ روایات عامه یا آن چه که مورد عنایت حکومت بوده ولو برای همه ی عامه نبوده و فقط برای مالک بوده یا چیزی که بین عامه بوده و بینشان رائج بوده ولو در روایات مشهور و معروف و محکم نبوده باشد؟ در این جا امام می فرمایند مذهب عامه و جالب این است که بعدش امام می فرماید خذ بما وافقهم اگر چه قاعدتا باید می گفت خذ بما وافقه شاید این ها باعث شود که بر روی کلمه ی مذهب و اخبار و ... حساب باز نکنیم. خلاصه اگر در اهل تسنن (مجموعه اشان روایاتشان، فتوایشان و عوامشان) یک طرف موافق است مثلا غروب به استتار قرص باشد اگر اینطور شد این را کنار بگذار و طرف دیگر را بگیر. بعد می گوید قربانت شوم اگر هر دو موافق باشد یا هر دو مخالف باشد یعنی خود آن ها اختلاف دارند و یک روایت با بخشی از آن ها موافق است و روایت دیگر با بخشی دیگر از آن ها موافق است و معلوم می شود سؤال قبلی مراد موافق عموم عامه بوده است و مخالف عموم عامه بوده است. امام فرمودند خذ بما فيه الحائطة لدینک بگیر به روایتی که این را دو نوع می توانیم معنا کنیم از این دو تا هر کدام موافق با احتیاط است یا این که در این جا احتیاط کن یعنی اگر یکی موافق با احتیاط است بگیر نبود کلا احتیاط کن و این مطلب را من از این جا می گویم که شیخ انصاری قبلا می گفت برخی از روایات دلالت می کند بر این که اگر سنجه های دیگر نبود از همان دو تا هر کدام موافق احتیاط بود بگیر و قهرا اگر هیچ کدام موافق احتیاط نبود باید به سراغ سنجه ی بعدی برویم یا این که اگر کلا موافق احتیاط نبودند این دو روایت را کنار بگذار مثل این که یک روایت دلالت بر قصر می کند و دیگری دلالت بر تمام و در این جا احتیاط معنا ندارد و اینطور نیست که چهار رکعت احتیاط باشد و احتیاط به این است که هر دو را بخوانیم امام می فرمایند خذ به آن چه که در آن چیز احتیاط است نسبت به دین تو اگر به جای «ما» روایت بگذاریم معنا این می شود که از این دو روایت هر کدام موافق با احتیاط است و اگر هیچ کدام موافق با احتیاط نیست دیگر جواب امام نیامده و کلام امام ناظر به آن نیست ولی اگر به جای «ما» عملی بگذاریم یعنی در این جا کاری کن که احتیاط کرده باشی و دیگر لازم نیست اخذ به یک روایت شود ولی به قرینه ی ما قبل ظهور در روایت است پس اینطور معنا می کنیم بگیر روایتی که در آن احتیاط است لذا بعدش می گوید فقلت انهما معا موثقان للاحتیاط او مخالفان للاحتیاط هر دو مخالف احتیاط باشد می شود مثل این که یکی می گوید قصر نه تمام و دیگری می گوید تمام نه قصر ولی چطور می شود که هر دو موافق با احتیاط باشد؟ این را باید حیثی حساب کنیم مثلا یک روایت دلالت می کند بر اجرای حد در عصر غیبت و یک روایت دلالت می کند بر عدم اجرای حد در عصر غیبت روایت اول از این جهت که حدود را رعایت می کنیم و حق الله روایت موافق احتیاط است و آن که می گوید عدم اجرای حق از نظر حق الناس مخالف احتیاط است. امام فرمودند اذا فتخیر احدهما و دیگری را رها می کنی. حال یک بحثی که بعداً داریم این است که این تخییر ابتدایی است یا استمراری است؟

روایت از نظر سند خراب است. آقای احساسی ایشان متوفای 940 (قرن دهم) است ما با ایشان طرف هستیم ایشان هم نقل می کند از علامه که متوفای 726 (نیمه ی اول قرن هشتم) هست 214 سال تفاوت وفات هایشان است علامه از زراره که قرن دوم است نقل می کند. این وسط چه کسانی بودند مشخص نیست. لذا ما نمی توانیم بر روی متفردات این روایت تأکید کنیم و تمام اختلافاتی که با روایت ابن حنظله دارد به نفع روایت ابن حنظله تمام می شود بله در اصل لزوم ترجیح در مقابل آقای آخوند که لزوم ترجیح را قبول نداشت قابل قبول است و به آن روایت کمک می کند و روایت می شود مستفیض. از نظر تحلیل محتوا این روایت خیلی متفاوت است با روایت ابن حنظله؛ در این روایت چهار سنجه آمده است.